



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



4 جنوری 2025

داکتر سید عبدالله کاظم

فعالیت دو تن از بزرگان خانواده حضرات شوربازار در دوره سقوی

(مبحث بیست چهارم)

قبل از اینکه به بررسی این موضوع پرداخته شود، بيمورد نخواهد بود که راجع به چند شخصیت مهم این خانواده که در جوار مسایل دینی-مذهبی به مسایل سیاسی کشور نیز دست داشتند، بطور بسیار فشرده چند کلمه به عرض برسد: حضرت صاحب قیوم جهان مجددی معروف به حضرت صاحب "شوربازار" که از شخصیت های روحانی کابل بودند، سه فرزند داشتند، هر یک: حضرت صاحب فضل محمد مجددی، حضرت فضل عمر مجددی ملقب به "شیر آقا" و حضرت محمداصداق مجددی. شاه امان الله به دلیل اشتراک در جنگ استقلال در جبهه جنوبی حضرت فضل محمد مجددی را به لقب "شمس المشایخ" و حضرت فضل عمر مجددی را به لقب "نور المشایخ" مفتخر ساخت. بعد از آنکه حضرت شمس المشایخ (پدر حضرت میا معصوم مجددی و پدر کلان حضرت صبغت الله مجددی) که مرد بزرگواری بود، در سال 1925 وفات کرد، نور المشایخ ریاست خانواده مجددی و زعامت طریقه نقشبندی مجددیه را بعهده گرفت. او بر علاوه پیشبرد امور طریقت در مسایل سیاسی بخصوص در ضدیت با شاه امان الله به فعالیت های دوامدار پرداخت و در دوره سقوی نیز گاهی به یک سو و گاهی بسوی دیگر نقش بازی میکرد. او در کابینه اول محمدنادر شاه به حیث وزیر عدلیه مقرر شد و اما بعد از مدت تقریباً سه سال از آن مقام کناره گرفت و بجایش داماد او فضل احمد مجددی از حضرات هرات که معین آن وزارت بود، به حیث وزیر عدلیه برای مدت چندین سال ایفای وظیفه کرد. نور المشایخ پس از کناره گیری از وزارت عدلیه تا زمان وفات بیشتر به امور طریقت مصروف بود و در سال 1956 وفات کرد و در قلعه جواد کابل به خاک سپرده شد.

حضرت محمد صادق مجددی مشهور به "گل آقا" که هم رزم نور المشایخ و برخلاف شاه امان الله بود، در آغاز دوره سقوی یکی از حامیان و معتمدان فعال حبیب الله کلکانی محسوب می شد که در دربار نفوذ فوق العاده داشت. اما وقتی انگلیسها از حمایت حبیب الله دست کشیدند و تمام توجه را به طرف محمدنادر خان معطوف ساختند، تدریجاً موقف حضرت محمداصداق مجددی نیز در دربار سقوی ضعیف شد و او از کابل به سمت جنوبی رفت. او در دوره سلطنت محمدنادر شاه به حیث اولین سفیر افغانستان در مصر مقرر شد و برای مدت طولانی در آن مقام باقی ماند و پس از آن به اقامت دائمی در مصر پرداخت و تا آخر عمر در آنجا مقیم بود.

با این مقدمه کوتاه بر میگردم به اصل موضوع یعنی نقش این خانواده در دوره سقوی و در این ارتباط نخست نظری می اندازم به آنچه حضرت فضل غنی مجددی (نواسه حضرت محمداصداق مجددی) در کتاب اخیر خود تحت عنوان "صفحه از تاریخ معاصر افغانستان" در زمینه بیان داشته است. اومی نویسد: «مؤرخین خارجی و افغانی روایت میکنند که حبیب الله کلکانی حضرت صاحب محمد صادق المجددی که از جمله مشاورین حبیب الله بشمار میرفت، برای مذاکره نزد نادر خان فرستاد، اما المجددی با برادرش حضرت نور المشایخ بر علیه رژیم سقوی به فعالیت آغاز نمودند. این روایت به استناد تاریخی حقیقت ندارد. حضرت محمداصداق المجددی ممنوع الخروج بود و توسط قوای امنیتی حبیب الله در محاصره و اقامت اجباری در منزلش بود.» (مجددی، فضل غنی: "صفحه از تاریخ معاصر افغانستان 1900-1930"، چاپ امریکا، 2020، صفحه 513)

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

حضرت فضل غنی مجددی می افزاید: «حقیقت تاریخی این است که حبیب الله خان نامه توسط محمد معصوم مجددی [پدر حضرت صبغت الله مجددی] پسر شمس المشایخ صاحب عنوانی نور المشایخ ارسال داشت و از حضرت نور المشایخ دعوت بعمل آورد تا به افغانستان تشریف آورده و ملت از برکات شان مستفید شوند. هدف حبیب الله کسب تائید حضرت صاحب بود تا بتواند در حمایت او با امان الله خان مقابله کند... حبیب الله میدانست که بدون تائید حضرت صاحب نور المشایخ ممکن نیست حمایت قبایل پشتون را داشته باشد. از جانب دیگر حبیب الله از مخالفت بین شاه امان الله خان و حضرت صاحب نور المشایخ اطلاع داشت، لذا کوشید تا تائید حضرت صاحب نور المشایخ را در مقابله علیه امان الله خان بدست آورد.» (مأخذ بالا صفحه 512 و 513)

فضل غنی مجددی در ادامه می نگارد: «حبیب الله برای تقویت نفوذش فرمان دومی عنوانی حضرت صاحب محمد صادق المجددی نوشت و از ایشان دعوت کرد تا صدراعظم و وزراء را رهبری و رهنمائی کند، اما حضرت المجددی از این وظیفه معذرت خواست و بجواب حبیب الله خان نوشت که تا تشریف آوری حضرت صاحب نور المشایخ باید انتظار کشید.» همان بود که (به قول فضل غنی مجددی) حبیب الله به نور المشایخ نامه نوشت و از او طلب همکاری کرد. نور المشایخ در جواب نوشت که: او در ارگون توقف دارد و تعدادی از مجاهدین را برای مقابله در برابر امان الله خان به قندهار فرستاده و تعدادی را بسمت جنوبی فرستاده است، لیکن از فرستادن مجاهدین به جنوبی توضیحات نداد و همچنان برای آمدن خود به کابل وقت تعیین نکرد و بیعت خود را برای حبیب الله فرستاد. (مأخذ بالا، صفحه 514 به استناد جریده "حبیب الاسلام")

فضل غنی مجددی (از قول داکتر سنزل نوید) علاوه میکند که: «نور المشایخ که اکنون [آنوقت] به افغانستان عودت کرده بود، موقعیت کلیدی حساسی را در اختیار داشت. او به صفت پیر قبایل غزائی- یکی از دو قبیله بزرگ [پشتونهای] افغانستان و همچنین رهبر روحانی بسیار متنفدی که در سراسر کشور احترام میشد، در موقعیتی بود که میتواند زعامت سیاسی آینده افغانستان را تعیین کند. ولی نور المشایخ فقط یک هدف داشت و آن بر انداختن امان الله خان از قدرت بود. حضرت نور المشایخ علناً از هیچیک از مدعیان سلطنت طرفداری نمیکرد. اما روابط نزدیک با سپهسالار محمدنادر خان داشت.» (مأخذ بالا صفحه 515)

فضل غنی مجددی در ادامه می نویسد: «همکاری بین حضرت نور المشایخ و محمدنادر خان متین و استوار بود و هر دو طرف را هدف واحد باهم متحد می ساخت. اما واقعیت تاریخی که نادیده گرفته شده این است که حضرت صاحب نور المشایخ به هدف رسیدن محمدنادر خان به سلطنت کار نمیکرد و از نادر خان عهد و پیمان در قرآن کریم گرفته بود. عهد و پیمان از این قرار بود که بعد از فتح کابل، نمایندگان مردم زعامت سیاسی کشور را انتخاب میکنند و محمدنادر خان این عهد را با حضرت صاحب بسته بود، اما متأسفانه به آن وفا نکرد.» (مأخذ بالا صفحه 515)

اکنون شرح واقعی موضوع را که استاد عزیزالدین وکیلی پوپلزائی در آخرین صفحات کتاب "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان" (بخش دوم) بطور مستند نوشته است، به منظور روشن شدن حقایق تاریخی متن مکمل آنرا تحت عنوان "اساس کدورت بچه سقو و محمدصادق خان مجددی و تصمیم خاندان حضرت در موضوع سلطنت" خدمت تقدیم میدارم: (عکس مقابل: حضرت محمد صادق المجددی)

وکیلی پوپلزائی می نویسد: «در برج دلوسال 1307 ش سردار محمدنادر خان غازی به همراه سردار محمد هاشم خان و سردار شاه ولیخان از نیس فرانسه وارد بمبئی و لاهور و پشاور و از آنجا بتاريخ روز سه شنبه 8 حوت 1307 مطابق 16 رمضان 1347 ق و 26 فیبروری 1928 م وارد قلعه خوست گردید. محمدصادق خان حضرت پیش از وصول سردار محمدنادر خان تمهیدی سنجید تا سردار شاه محمودخان را از قید نظر بچه



سقا رهانیده با یک لک روپیه نزد برادر بزرگش سردار محمدنادر خان بفرستد و بحکومت بچه سقا تسلیم بسازد و به سردار شاه محمود خان گفت اگر سردار محمدنادر خان عزم ورود به کابل داشت، برایشان بگویند که این مبلغ را صرف لوازم مخارج سفر خود نمایند و اگر قصد مقابله با بچه سقا در مشرقی و جنوبی میداشت، صرف لوازم حرب نمایند و هم خود را بهمین ذریعه از قید نظر بچه سقا برهاند و اگر مصلحت سردار محمدنادر خان بر این قرار گرفت که بکابل بیایند، هم خوب و اگر نیامد من هم باین حیل که آیا چه مانع در پیش آمد که آنها نتوانستند بکابل بیایند، از بچه سقا رخصت گرفته نزد شما می آیم. و این مبلغ و آنچه قبلاً سردار عبدالعزیز خان و سردار احمد شاه خان برایشان فرستاده شده است، کمک بسیار بهم میرساند. و بروفق همین تمهید حضرت محمدصادق خان به حبیب الله بچه سقا گفت که به شاه محمود خان یک لک روپیه اعطا کرده به استقبال برادرش بفرستید تا بدینوسیله برادران خود را بحکومت شما تسلیم بسازد و هم در سمت جنوبی مردمان سلیمان خیل و دری خیل را براه قندهار برضد قشون امان الله خان تحریک کند و خود ضامن او میباشم.»

وکیلی پولزائی در ادامه می نویسد: «بچه سقا گفت همان قدر روپیه که قبلاً برای محمدنادر خان فرستاده ام کفایت میکند و شاه محمود خان را نمی فرستم، زیرا که تاوقت ورود برادرانش در حق او اعتماد ندارم. و اگر خود شما بروید، موافقت دارم. حضرت محمدصادق خان گفت: اگر خودم بروم سردار محمدنادر خان اعتماد نمیکند و طوری احساس مینماید که یعنی من او را بدست حکومت شما می سپارم. بچه سقا باور کرد و سردار شاه محمود خان را با یک لک روپیه نقد از کابل به سمت جنوبی فرستاد و در همان شب و روز سردار محمد نادر خان از پشاور بطرف سمت جنوبی در حرکت بود، خود را به استقبال رسانید. بچه سقا به سردار شاه محمود خان هر چند وعده های بسیار داده بود، همینکه از عودت و تصمیم برادر بزرگ خود خبر یافت، بکابل عودت نکرد و بچه سقا دانست که محمدصادق خان حضرت او [شاه محمود خان] را بهمان حکمت رها کرد و برای کمک برادرش فرستاد. زنان و اطفال سردار شاه محمود خان و سائر افراد آن خاندان را در سرای علی خان واقع باغلیمردان محبوس نمود و حضرت محمد صادق خان را نهایت مقهور و معاتب گردانید و گفت: "ترا به سیاست و سلطنت چکار، اگر فقیر هستی، برو در گوشه مسجد بنشین و تسبیح بینداز!" حضرت را در محبس فرستاد و در منزل شخصی خودش در شوربازار کابل مقید نمود، بالای بام خانه او خیمه برپا کرد و پهره مقرر نمود و به اطراف خانه و کوچه حضرت های شوربازار تفتنگ داران در ظرف یک هفته مقرر ساخت و سپاهیان تا مسجد او را برای ادای نماز محافظت کرده می بردند و می آوردند.»

وکیلی پولزائی می افزاید: «بعد از یک هفته حضرت محمدصادق خان به بچه سقا گفت: حتماً برای سردار شاه محمود خان مانعی در پیش آمده و الا در حالی که عیال و اطفال خاندانش در کابل اند، چطور میتواند که به سمت جنوبی اقامت کند و به یقین که مردم سمت جنوبی مبلغ یک لک روپیه او را گرفته اند و خودش را قید کرده اند. بچه سقا باز سخنان او [حضرت محمدصادق خان] را باور کرده اجازه داد که او به سمت جنوبی برود و صورت احوال را بخود معلوم کرده بفوریت واپس آید. محمدصادق خان حضرت محمد معصوم خان (میاجان) پسر حضرت فضل محمد شمس المشایخ را که برادرزاده اش بود با خود همراه ساخته از کابل به سمت جنوبی رفت و هر دو تن نیز عودت نکردند. بچه سقا به مهر خود و به امضای شیرجان وزیر دربار فرمانی از کابل به سمت جنوبی برایشان فرستاد تا خلاف عهد نکرده بکابل عودت کنند، اما آنها قبول نکردند و آن فرمان تا حال نزد میاجان حضرت موجود است. بعد از آن بچه سقا به خشم خود نهایت افزود.»

وکیلی پولزائی می افزاید: «قراری که حضرت میا معصوم مجددی ملقب به "میا جان" با نگارنده این تاریخ حکایت نمود، قبل از نجات کابل سردار محمدنادر خان غازی در سمت جنوبی با محمدصادق خان حضرت فرمود که: از سه نفر [یعنی] خود سردار محمدنادر خان و حضرت فضل عمر نور المشایخ و حضرت محمدصادق خان هر یک را که ملت افغانستان به پادشاهی قبول کند، ما قبول داریم. در روزی که [محمدنادر خان] عازم چهلستون کابل شدند، برای ما فرمودند که: شما تاوقت فتح کابل لزوماً در سمت جنوبی باشید و حینیکه ما در ارگ وارد شدیم، به شما خیر میفرستیم و بعد از ورود شما، در مسئله سلطنت حرف

می‌زنیم و ما به انتظار بودیم که خط‌شان باین مضمون رسید که: بزرگان ملت مرا به پادشاهی افغانستان قبول کردند و شما مهربانی کرده بکابل تشریف بیاورید. از شنیدن این پیام متحیر شده عزم شهر کابل نمودیم و مطلب را برعکس دیدیم.»

وکیلی پولزائی در پایان این گزارش نظر خود را چنین بیان میدارد و می‌نویسد: «ازین اشارت معلوم گردید که حضرات مجددی تصمیم شخصی نیز داشتند و اما از بیم رقبا نمی‌توانستند بصراحت اظهار این مطلب نمایند و از حق نباید گذشت که مستحق درجه اول امرسلطنت شخص شخیص سردار محمدنادرخان غازی بود و اگر حضرات اعلام این حقیقت می‌نمودند، سخت مغلوب می‌شدند، زیرا مردمی که به اعتبار شریعت و مشیخت از اقوال آنها پیروی میکردند، بمحض این اظهار از اطراف آنها بیک سو می‌شدند.» (وکیلی پولزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش دوم، قندهار، 1396، صفحه 574 - 576)

اینکه خانواده حضرات مجددی شوربازار در آنوقت چشم برای رسیدن به سلطنت داشتند، اگر از دیگر رویداد های قبلی بگذریم، میتوان آنرا از تذکر مارشال شاه ولیخان در کتاب "یادداشت های من" نیز استنباط کرد، چنانکه او می‌نویسد: «هنگامیکه سپهسالار [محمدنادرخان] جانب لهوگرد [لوگر] حرکت میکرد، حبیب الله خبر شد و پینه بیگ جرنیل امانی را که اکنون جرنیل عساکر خودش بود، با تجهیزات مکمل و عساکر زیاد شباشب به شتاب فرستاد. پینه بیگ بطور ناگهانی به همراهان مختصر سپهسالار حمله کرد، اگر فضل خدای متعالی و تدبیرحربی سپهسالار و شجاعت و استقامت او نمی‌بود، بلا شبهه با آن افراد قلیل ملکی و تجهیزات نامنظم و آن همه بی سروسامانی دستگیر و یا کشته میشد [اشاره به شکست نادرخان در چرخ لوگر است که شح آن در مباحث قبلی ذکر شد]. سپهسالار درحالیکه همه مناطق حاکمه در دست عساکر کابل بود، بیک تدبیرحربی معجزه آسا خود و همراهان خود را از خطر نجات داده و از میان باران گله [گلوله] سلامت به سجنک رفت.»

شاه ولیخان می‌افزاید: «در این اثنا خبر رسید که حضرت نورالمشایخ درکتواز آمده متصل آن مکتوب حضرت صاحب بمن رسید و خواهش نموده بود که با وی ملاقات کنم و اختیار را بمن گذاشته بود که به گردیز این ملاقات دست دهد یا من نزد ایشان بروم. بالاخره خود حضرت صاحب دریکی از دهات نزدیک گردیز آمد و چند نفر از سواران سلیمان خیل نیز با ایشان بود و من با محمدسورخان و محمدشاه خان غندمشر بملاقات ایشان رفتم. حضرت صاحب در یک اطاق بزرگ نشسته بود، چند نفر ملای سلیمان خیل و پهلوان خان، و کریم خان سرکی و کریم خان شرن و عصمت الله خان سهاک و عده دیگر حاضر بودند، پس از مصافحه حضرت صاحب خواست باهم تنها صحبت کنیم. لهذا در اطاق دیگر رفتیم. جناب ایشان اول از کار امان الله خان و تندرویی های وی در مورد دیانت و مخالفت آن با عنعنات مردم شکایت کرد و آنگاه گفت: مرکز در دست حبیب الله میباشد، اگر شما بیشتر مخالفت کنید، عایله و خویشاوندان شما را یکسره قتل خواهد کرد. چون من خاندان شما را دوست دارم، بهتر است سپهسالار و شما از جنگ دست بردارید و به هندوستان بروید و من کوشش میکنم که عایله شما با پول فراوان نزد شما بیایند. وقتیکه دلایل و نصایح جناب حضرت صاحب به پایان رسید، گفتم که: ما برای کدام غرض مادی نیامده ایم، ما خود خیر داریم که عایله و فرزندان ما در کمال بدبختی محبوس میباشند، ما برای خیر و سعادت وطن و حفظ آبروی مملکت برای هرگونه قربانی حاضر میباشیم. سپهسالار به هیچ صورت ازین عزم خود باز نمیگردد. چون حضرت صاحب دید دیگر اصرار سودی ندارد؛ مجلس را ختم نمود، آنها به مرجع خود و من به اقامتگاه خود آمدم. معلوم شد دو سه روز بعد ازین حضرت نورالمشایخ در سجنک بحضور سپهسالار رفته و در آنجا نیز همین پیشنهاد را نموده و سپهسالار به پیشنهاد وی موافقت نکرده است. پس از آن حضرت صاحب از سجنک به سهاک آمد و در آنجا اقامت گزید و دیگر خبری از ایشان باز نیامد.» (شاه ولی خان: "یادداشت های من"، چاپ دوم، پشاور، صفحه 66 - 68)

از توضیحات فوق برمی آید که: زیرکاسه ای حضرات شوربازار نیم کاسه ای هایی وجود داشت که یکی آن رسیدن به قدرت و سلطنت بود، اما چون این موضوع به موقف دینی- مذهبی شان برخورد میکرد، آنها کوشش داشتند تا حداقل بتوانند به حیث شریک السلطنه در هر دوره صاحب نفوذ و عامل کنترل کننده در

دولت باشند تا هم نقش شیخیت و هم اشتراک در قدرت سیاسی را در عین زمان حفظ نمایند. یکی از دلایل مهم مخالفت و مخاصمت شان با شاه امان الله نیز همین موضوع بود که شاه نمیخواست آنها را به حیث شریک السلطنه تحمل و قبول نماید و اما در دوره سلطنت محمدنادرشاه، نورالمشایخ چون دید که دولت مثل دوره امانی مخالف خارجی ندارد و انگلیس ها در تحکیم سلطنت نادرشاه ساعی هستند، لذا تنها با قبول مقام وزارت آنها برای مدت کوتاه قناعت کرد و اما بعداً خاموشی اختیار نمود، چون میدانست که محمدنادرشاه بیشتر از همه علاقمند استحکام سلطنت خانوادگی میباشد و موجودیت هیچ شریک السلطنه را قبول و تحمل ندارد و حتی هر یک را که برای نیل به چنین موقف سر بلند کند، سرش را قطع میکند. این بود شمه از موقف گیریهای دوبرادر در دوره سقوی که گاهی به این طرف و گاهی به آن طرف در چرخش بودند.

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم
